

رباعی در تاریخ ادب

بخشی از رباعیات فلکلوریک

تتبع، نگارش و گرد آورنده: علی سالک



۱۴ میزان ۱۳۹۱ هجری شمسی

۵ اکتوبر ۲۰۱۲ میلادی

رباعی به معنی " چهارگانی یا چهارتایی " یکی از قالبهای شعر زبان دری- فارسی است که در زبان فارسی- دری به آن ترانه نیز میگویند.

این نوع قالب شعر زبان دری – فارسی بعداً در زبانهای عربی، اردو و ترکی نیز مورد استعمال قرار گرفته است. رباعی متشکل از دو بیت " چهارمصرع " است. رعایت قافیه در مصرعهای نخست، دوم و چهارم الزامی و در مصرع سوم اختیاری است.

شعراى اولیه به گفتن رباعیات چهار قافیه ای گرایش داشتند و اما به تدریج و از اوایل قرن ششم هجری، شکل سه مصرعی قافیه در رباعی رایج گردید. برای مزید معلومات باید گفت: رباعی قالب شعری است که در آغاز در میان شاعران دری – فارسی رواج یافته و بعد به شعر عرب راه یافته است. با وجود آنکه عده ای رباعی را ساخته شاعر بزرگ و قافله سالار شعر دری، رودکی میدانند ولی به دلیل عدم موجودیت اسناد کافی، در مورد اینکه مبدأ آن چه کسی و در چه زمانی بوده است، اتفاق نظر وجود ندارد.

باید علاوه نمود رباعی یک نوع شعر است در چهار مصرع، که جز مصرع سوم دیگر مصرع ها هم قافیه اند. کتاب بدایع الافکار آنرا چنین شرح میدهد: رباعی از مخترعات بحر هزج است و رباعی از آن جهت گفتند که بحر هزج در اشعار عرب مربع الاجزا آمده پس هر یک بیت ازین وزن بمثابة دو بیت مربع باشد و مجموعاً چهار بیت بود از هزج مربع الاجزا.

اگر مصرع سوم رباعی نیز مقفی باشد، آنرا رباعی مصرع گویند و اگر مصرع سوم بی قافیه باشد آنرا خصی گویند.

عروض دانان برای رباعی دو یا یک وزن اصلی قابل اند. عروض دانان کلاسیک وزن رباعی را دو شکل اصلی قرار داده اند که از آن ۲۴ وزن منشعب میشود. در رابطه با منشأ رباعی باید گفت که رباعی در کتاب های تاریخی به دو روایت متفاوت درج شده است. روایت اول: رودکی بصورت واضح این نوع شعر را، بصورت امروزی، میداند و میگوید که وزن آن را از ترانه ای که کودکان به هنگام بازی می خواندند اقتباس کرده است. روایت دوم: یعقوب لیث قهرمان اصلی ماجرا است که شعرای دربار او این وزن را اختراع کرده اند.

رباعی کلاسیک یا قدیمی را میتوان از لحاظ موضوع به سه قسمت تقسیم کرد.

- ۱- رباعی های عاشقانه مانند رباعیات رودکی ۲- رباعیات صوفیانه مانند رباعیات ابوسعید ابوالخیر، عطار و مولانا جلال الدین محمد بلخی ۳- رباعیات فلسفی مثل رباعیات عمر خیام.

گفتنیست که رباعی از اصیل ترین قالبهای شعر دری - فارسی است که به روایات تاریخ ادبیات از زمان رودکی مورد توجه شاعران پارسی گوی قرار گرفت. نخست به دلیل لحظه های زودگذر شاعرانه و دیگر داشتن درونمایه عارفانه، عاشقانه و فلسفی، همچنان شاید شاعران پارسی گوی را بتوان در ظرفیتی که قالب رباعی برای بیان بسیاری از موضوعات دارد، اشاره کرد. درین رهگذر شاعران و رباعی گویان فلکلور وطن ما کم نیستند، اگر ذوات شان را به رشته تحریر در بیاوریم لست طولانی را در بر خواهد گرفت.

اگر قرار باشد که در مورد بافت و چگونگی پیوند رباعی چیزی بگوییم باید گفت: اگر پیوند مصارع را یکی از فرایندها بارز رباعی بدانیم و این پیوند بتواند اندیشه شاعر را به مقصد

برساند، بی تردید آنچه به تصویر کشیده میشود، اثرگذار و ماندگار خواهد بود.

بادر نظر داشت مطالب فوق رباعی را چنین تعریف مینماییم.

رباعی کوچکترین وزن شعری است که انعکاس فکر شاعر را بامعنی تمام برساند. رباعی برای بیان لحظات شاعرانه یا تأمل های کوتاه است که بیشتر برای تأمل های فکری مناسب است و بطور عموم ضربت اساسی رباعی در مصرع چهارم آن است.

درونمایه و یا محتوای رباعی معمولاً عارفانه، عاشقانه و یا فلسفی است. رباعی مناسب ترین قالب برای ثبت لحظه های کوتاه شاعرانه است.

رباعی های فلکلوریک بطور عموم بیان احساس و آرزوهای درونی ناظم و رباعی گوی را بر ملا میسازد. رباعی های فلکلوریک اصلاً برآمده از دل و درون افراد و اشخاصیکه در متن جامه قرار دارند و گاه گاهی که خواست ها و آرزوهای درونی شان برآورده نمیشود، دست به نوشتن نظم، چهاربیتی، دوبیتی و رباعی میزنند، که این آرزوهای مردم شامل لحظه های عاشقانه، عارفانه و بعضاً سوز و گداز و ناهنجاری های زندگی را به ترسیم می کشد، که این تصویر و ترسیم عاشقانه و عارفانه شاعر، ریشه معنوی و فرهنگی در حقیقت زندگی جامعه دارد، لذا به دل هر خواننده چنگ میزند و خوشش می آید زیرا در چنین گونه بیت ها هرگز ریا، تذویر و گریز از حقیقت به مشاهده نمیرسد و آنچه در دل و دیده گوینده آن، در یک عالم مخصوص (خوشی، مایوسیت و یا هیجانی) به وجود آمده به تصویر می کشد. فلذا چنین یک دید و احساس کاملاً طبیعی، خوشروی و به مذاق خوانندگان برابر میباشد.

یکی از خصوصیات بخصوص رباعیات فلکلوریک عبارت از صمیمیت کلام آن می باشد؛ بدین معنی زمانیکه این نوع رباعیات را عمیقاً مطالعه میفرمایید، فکرمی کنید که شما آنرا گفته اید (شاعرو یا رباعی سرای در واقعیت حرفهای نگفته درونی شما را از دل و ضمیرتان بیرون آورده باشد) که از هر مصرع و کلمه آن لذت و حظ میبرید.

اینک تعدادی از رباعیات فلکلوریک را که "معادل به یک کتاب است" جمع آوری نموده، میخواهم به گنجور "سیمای شغنان"، این خزینه مهم فرهنگی مان، بگذارم تا باشد وسیلتاً به خوردهموظنان عزیز و خوانندگان محترم **سیمای شغنان** قرار گیرد.

رباعیات

رفتم به بالا و غمت کشت مرا
 کردی ز درون دل فراموش مرا
 گفتم بروم بر سر راهت شینم
 این طعنه دشمنان کشت مرا

این خانه رو برو زندان من است
 این خورد و کلان همه نگهبان من است
 ای خورد و کلان مرا ملامت نکنید
 این قبضه آتش است که در جان من است

وطن دور است وطن دور است نمیرم
 سر راه ام باغ انگور است نمیرم
 سر راه ام باغ انگور حسینی
 جدایی زخم نا سوز است نمیرم

این رفتن تو رفتن بازرگان است
 دیر آمدنت به من بلایی جان است
 کی رفتی و کی آیی ای یار عزیز
 کشتی به درون آب سرگردان است

ای دختر کی لطیفه بوی بهار
 شویت بکشم ترا کنم بیوه زار
 شویم تو مکش مرا مکن بیوه زار
 خربوزه بخور ترا به فالیز چکار

سرسبزه نه شینی خارداره
زن بیوه نگیری خارداره
زن بیوه ره صدقه دخترها کو
که دختر محبت بسیار داره

اول که رفتی نظر به چشمانش کن
دوم به لب و سوم به دندانش کن
چارم تو ببین که خال دارد یانه
پنجم تو بگی جانه به قربانش کن

بلبل تودرین چشمه چکار آمده
یا تشنه شدی یا به شکار آمده
نی تشنه شدم نی به شکار آمده ام
درگیل شدم دیدن یار آمده ام

شیر را چکنم سرسر شیر را چکنم
خودم کو جوان مردک پیر را چکنم
پهلوی بزنم دستم به ریشش بخورد
این غلغله ای نیم شبی را چکنم

در باصدف و صدف به دریا تشنه
از جهت صدف بلبل رعا تشنه
من تشنه بدم درون حوض افتادم
آب از سر من بریخت و لبها تشنه

ستارهء روزمن به روشن افتاد
سررشتهء کارکم پریشان افتاد
سررشتهء کارمن سرانجام نشد
گویا عسل خام به بادام افتاد

من بلبل مستم وچمن نیست مرا
من مردمسافرم وطن نیست مرا
یاران و برادران همه خوش باشید
رفتن هست ولی آمدن نیست مرا

این خال چه خال است که درین کرته چکیده
یا پنجه عاشق است و یا پشه گزیده
نی پنجه عاشق است ونی پشه گزیده
شاه توت سیه خورده درین کرته چکیده

آهو بره ای سفید خود گم کردم
رخ سوی ولایت های مردم کردم
مردم میگه ای بچه دیوانه شده
دیوانه نیم یارک خود گم کردم

آهو بره بی کوهی بدم دشتی شدم
در بام بلند بدم در پستی شدم
در بام بلند بدم نظر به اومیکردم
زیر لغت دو جوره المستی شدم

اول زیارت کنم با بای ولی را
بگیرم دامن و دست علی را
بخاطر تو یار جان دوست دارم
تمام بچه های مکتبی را

سرچشمه چشمه زار و من تشنه زار
آب خورده نمیتانم از هیبت مار
آبم توبده سر مه بگیری به کنار
بخت خاهر است که میمرد پیش برار

رفتم به سرخاک شهنشای یمن
اودست بر آوردو به من داد کفن
گفتم که چه است ای شهنشای یمن
گفتا ز جهان رسید به من توته کفن

عاشق شده ام به دختر خاله خود
من نیل خرم کبود کنم چادر خود
تونیل مخر کبود مکن چادر خود
جر نیل شوم ترا برم خانه خود

سرچشمه چشمه زار همه خار گرفت
آمد خبری که بیوفا یار گرفت
صدیاری گرفت برابر ما نگرفت
از گل بگذشت و دامن خار گرفت

نماز شام غریبی رخ به من کرد
دلم جولان زد ویادی وطن کرد
نمیدانم پدر کرد یا برادر
مرا گوشه نشین هر وطن کرد

در ملک پدر برادرم می باید
در ملک غریبی خواهرم می باید
روزیکه سرم فتاد در بستر غم
صد سینه کباب مادرم می باید

همان روزی ز کابل کوچ کردم
غلط کردم که پشت بادوست کردم
رسیدم من به کانادای پر برف
نشستم گریه یی پرسوز کردم

من میمرم و خاک کنم بالنگر
تا بر سر خاک من بیاید مادر
ای مادر دلسوخته دیر آمده
من زنده نمیشوم به یکبار دگر

تنباکو کشیدن به جوانان ستم است
این دود تنباکونیست دود غم است
ای بی غرضان به حال من گریه کنید
بینید به حال من چه جبر و ستم است

بالای سرم خدا و پایان یارم
بال و پربشکسته دل افگارم
راضی نه بدم جداشوم از دلبر
آورد خدا چنین و من ناچارم

رفته به تورنتو گل صدبرگم
از روی محبتهاش دلی پر دردم
کی باشه و کی آید گل صدبرگم
پروانه منم گرد سرش میگردم

خداوندا خداوند جهانی
خداوند زمین و آسمانی
خداوندا توپیران را بیامرز
جوانان را به کام دل رسانی

من روی ترا به ماه تابان نه دهم
لبهای ترا با در و مرجان نه دهم
لبهای ترا خدا کند روزی من
قیمت خرم و بهای شغنان نه دهم

زنگوله سرخ اول گزیدی تو مرا
کوربدی اول ندیدی تو مرا
اول گل سرخ بدم پسندم کردی
حالا گل زردم، بماندی تو مرا

قد سرو ات الهی خم نه بینم
دل شادت الهی غم نه بینم
الهی درجهان عالم نه بیند
ستمهای که از دستت کشیدم

* * * * *

این گل چه گل است گردگریبان من است
هرجا بروم داغ تو برجان من است
هرجا بروم آب روان پیش آید
این آب روان دو دیده گریان من است

* * * * *

قلم را سر کنید از استخوانم
مرکب سازید از خون رگام
مرکب چون کنید نامه نویسید
برای یارکی نا مهربانم

* * * * *

شینم سرسنگ جای تر ایادکنم
آیم به گذرگاه تو فریاد کنم
فریار کنم کسی جوابم ندهد
خاک های جهان بر سر خود بادکنم

* * * * *

قلم سورا است و کاغذ برگ سوری
نوشته میکنم بایار دوری
قلم بشکست و نامه در هوارفت
عجب سخت است این داغ دوری

* * * * *

مادرمادر چرا کلانم کردی
شیرم دادی و قصد جانم کردی
شیرم تومده و قصد جانم تومکن
آواره به شهر مردمانم کردی

ستاره ریزه گگ پهلوی ماهتاب
مراکی میبره از عشق وی خواب
شبهاره روزکنم روزها ره بیگاه
به چشمم اشک جاری همچوسیلاب

در عشقک تودرد کند دندانم
مانند طناب چرخ سرگردانم
من پلته شوم میان انگشتانت
شاید به وناغ تو براید جانم

چرخا فلکا مرا به چرخ آوردی
کولاب بدم مرا به بلخ آوردی
کولاب بدم آبهای شیرین میخوردم
از آب شیرین مرا به تلخ آوردی

ای مادر مهربان دور از نظرم
ابریشم شش تاره و بند جگرم
هرگاه به مادران مردم نگرم
آب از دو رخم ریزد و خون از جگرم

از رفتن تو کاشکه خبر میداشتم
پیش قدمت کوچه ره گل می کاشتم
گل میکاشتم گل گلاب میکاشتم
خاکهایی قدمت به دیده می برداشتم

عشق آمد و خیمه زد به صحرای دلم
زنجیر جنون فگنده درپای دلم
عشق اگر به فریاد دل مانرسد
ای وای دلم وای دلم وای دلم

امو خال بر رویت منم یار
امو نارنج خوشبویت منم یار
چرا بیهوده می گردی به صحرا
بزن تیری که آهویت منم یار

افسوس که غنچه در بشال افتاد است
گل غنچه به دست لب کشال افتاد است
از هجر فلک بنالم شب وروز
هرجاکه گل است بدست خار افتاد است

من روی ترا نقش کشم بر دیوار
روزی به سراغ تو بیایم صدبار
صدبار بیایم و نه بینم یکبار
ارمان به دلم ماند و نقش بر دیوار

عشق آمد و خیمه زد به صحرای دلم
زنجیر جنون فگنده درپای دلم
عشق اگر به فریاد دل ما نرسد
ای وای دلم وای دلم وای دلم

سرراحت بشینم یا سرپل
کی از مکتب براید غنچه گل
برای بیرون که دیدارت ببینم
مسافر میشوی در شهر کابل

نویسم نامه از بیوفایی
ببندم با پر مرغ هوایی
ببر مرغک بدست دلبرم ده
بگوصد داد و بیداد از جدایی

یارم باتو هزار یارم با تو
شاه بچه شوی نظر ندارم باتو
تو دسته گل خشک شده در گلدان
باران گر شوم قطره نبارم باتو

بیا که ما و تو یک یار باشیم
درون پرده انار باشیم
درون پرده انار شیرین
گهی در خواب گهی بیدار باشیم

قد تو به قد نیشکر میماند
روی تو به مهتاب سحر میماند
هر کس که به بالین تو سر میماند
با ناز و کرشمه تو در میماند

امشب دلکم هوای دلبر دارد
مرغ دل من هزارویک پر دارد
هرکس که مره به پیش دلبر ببرد
والا ره قسم که حج اکبر دارد

الایار جان توشهد باشی مه زنبور
خدا قسمت کده افتاده ایم دور
اگر تا ماه میزان زنده باشم
به شمالی بیایی سیل انگور

ای دلبر اگر تو یار من باشی
مونس شام تار من باشی
آنقدر عزیز میشوی بر دل
کفر گویم خدای من باشی

نه روز آیی که شادابت ببینم
نه شب خوابی که در خوابت ببینم
زمین را می کنم از اشک دریا
چوماهی بلکه در آبت ببینم

الایار جان تو باز باشی مه باشه
مه میرم شهر کابل از تو باشه
مه میرم پس بیایم یا نیایم
خداوندا نگهدار تو باشه

ازینجا تا به کابل کار دارم
به کوه دامن یکی دلدار دارم
خدایا چاره کار مرا کن
بدل ارمان های بسیار دارم

* * * * *

جانم باشی مرحم جانم باشی
پیوسته به مغز استخوانم باشی
پیوسته به مغز استخوانم نشدی
دل پاره کنی و درون جانم باشی

* * * * *

سیبی که به من دادی به بویش مستم
ابریشم قرمزی به دورت بستم
ابریشم قرمزی بدورت نرسید
صدسال دگر به اعتبارت هستم

* * * * *

ای یارک جان من به تودارم آزار
در گوشه چشمان توسازم بازار
من طاقت آمدن ندارم امسال
از من خط بندگی و دعای بسیار

* * * * *

ایدوست برفتی و غریبم کردی
ازلعل لب خود تویی نصیبم کردی
لعل لب تو کند خدا روزی من
با تیغ محبت ات شهیدم کردی

* * * * *

گلخنچه به بید سایه به بادام افتاد
امسال چه سال؟ هزار دوران افتاد
من عیب و گناه خود نمیدانم چیست
از آه دلم سی و دو دندان افتاد

به آسمان می‌رود این ابر تیره
مسافر می‌شوی ای نور دیده
مسافر می‌شوی زود تریبایی
گریبان تر شده از آب دیده

همچون گل زرد زعفرانم ز غمت
مانند انار سرنگونم ز غمت
مانند صدبرگ شدم صدپاره
همچون گل لاله غرق خونم ز غمت

قدی الف و الف نما ته صدقه
دندان در صدف نما ته صدقه
هر وقت که به ملک ما بمانی پاته
جای قدم و نشان پاه ته صدقه

مه قربان در و دروازه می‌شم
صدایت می‌شنوم استاده می‌شم
صدایت می‌شنوم از دور و نزدیک
مثال غنچه گل تازه می‌شم

یک یارک جان دارم شغنان وطنش
از برف زمستان سفید تر بدنش
گفتم بروم خیمه زنم در وطنش
این خیمه نا زده بر آمد خبرش

عشق آمد و خیمه زد به صحرای دلم
زنجیر جنون فگنده در پای دلم
عشق اگر به فریاد دل مانرسد
ای وای دلم وای دلم وای دلم

این کوچه دراز این سرکوچه دراز
دو تا خواهرکان ششسته با موی دراز
خوردش گل ارغوان کلانش گل ناز
من بنده به ارغوان غلامی گل ناز

جانانه بهار شد دست تو کی می آیی
وقتی گل انار شد دست تو کی می آیی
تو وعده به برفهای زمستان دادی
برفها همه خشک شد دست تو کی می آیی

زلفت ز جهان چشم مرا دوخته است
عشقت به دلم آتش افروخته است
از بس به دلم دست درازی کردی
دستت ز حرارت دلم سوخته است

درباغ بدم گل بته را من دیدم
از یارک دور هیچ خبر نشنیدم
شخص آمدو گفت من یارک ته دیدم
من نیم عمر خود به او بخشیدم

ستاره میان آسمان آمد راست
دل در طلب دیدن دیدار شماست
یکروزنه بینم وز صدکس پرسم
این یارک زیبا و نازنینم به کجاست

ای بلبل نالان ز غمت زار شدم
در حسرت روی تو گرفتار شدم
من شکرت روی تو نکردم هرگز
حالا به جزای خود گرفتار شدم

دو زلفانت بود تار ربابم
چه میخواهی ازین حال خرابم
تو که باما سرو کاری نداری
چرا هر نیمه شب آیی به خوابم

ای مادر دورینه و دور از نظرم
ابریشم شستاره و بند جگرم
هر گه به مادران مردم نگرم
آب از دو رخم ریزد و خون از جگرم

کابل دور است که خط روانت بکنم
یک دسته گل بسته روانت بکنم
یک دسته گل بسته یکی نا بسته
کاغذ به درون نی روانت بکنم

* * * * *

از دیدن دیدار تو بودم شاداب
پنج هفته سوالم ز تو می یافت جواب
امروز که فلک در جدایی افگند
پیغام به کاغذ است و دیدار به خواب

* * * * *

فریاد نشانه قلم میگویم
از طالع شوم و بخت بد میگویم
هم طالع شوم دارم و هم بخت سیاه
حیران ماندم با کی الم میگویم

* * * * *

جدایی را نمیکردم خدا کرد
جدایی را فلک بیوفا کرد
جدایی از دلم بردست شیمه
نمیدانم قضا بامن چها کرد

* * * * *

شام رمضان مثال بازار کنم
من تکیه به دوکان تو ای یار کنم
یک بوسه بمن بده از روی کرم
با کلچه روی تو من افطار کنم

* * * * *

قوت دل من مدام خون جگر است
نالیدن من چو بلبلان سحر است
کفتم بروم سیل و تماشای جهان
دیدم که تماشای جهان در گذراست

* * * * *

شبی از سوز دل گفتم قلم را
بیا تحریر کن غمهای دلم را
قلم گفتا برو بیچاره عاشق
نداری طاقت این کوه غم را

* * * * *

مسافری عجایب سخت کار است
اگر شهزاده باشد خوار و زار است
هزاران قالین و قالینچه داشته باشه
به زیر و پهلویش مانند خار است

* * * * *

نماز شام بر ایم با گدایی
مه که صدا کدم بیرون برایی
اگر همسایه ها بیدار بودند
بگو یک لقمه نان دادم گدایی

* * * * *

سر چشمه تالقانه زنگار گرفت
آمد خبری که بیوفا یار گرفت
صد یار گرفت بر بر ما نه گرفت
از گل بگذشت و دامن خار گرفت

* * * * *

ابر آمد و آسمانه به یکبار گرفت
زاغ آمد ودانه به منقار گرفت
در دانه در بدست هندو سیاه
اسلام گذشت و ملکه کفار گرفت

* * * * *

ابر آمدوباز بر سر سبزه گریست
بی باده وار غوان نمی باید زیست
این سبزه که امروز تماشاگاه ماست
فردا سبزه خاک ما تماشاگه کیست

* * * * *

ای بادبیا خبر بپرسوی وطن
باجمع برادران و با مادر من
ای مادر دلسوخته تودیر آمده ای
من زنده نمیشوم به یکبار دگر

* * * * *

بیا جان و بیا جانانه من
بیا شمع و بیا پروانه من
بیا لیلا که مردم از فراق
تسلی کن دلی دیوانه من

* * * * *

خواب کرده بدم زیر چنار آبی
بیدار شدم، دیدم، شکر لب مرغابی
مرغان به هوا خودم ده حوض دریا
از حسرت شوق دارد دلکم بیتابی

* * * * *

قدی الف ات شکسته وچین درچین
گرد لب توبنفشه نسرین نسرین
من پیش خدا همین مراد می طلبم
باشی به برم، قصه کنیم شیرین شیرین

روزیکه به ده غاران سفر می کردم
چیده گل تاران ره به بر می کردم
از دستک یار کرته سرخ شغنی
شبهای دراز را سحر می کردم

به کابل جان رسیدم یارم آمد
بلند بالا شیرین گفتارم آمد
گرفتم بوسه از دور لبانش
شفا برجانکی بیمارم آمد

خود گفته بدی که یار دیگر نکنم
عالم ره به خاک تو برابر نکنم
عالم ره به خاک من برابر کردی
من قول تو بیوفا ره باور نکنم

جدایی را نمی کردم خدا کرد
جدایی را فلک بیوفا کرد
بسوزه خانه لایلا و مجنون
که رسم عاشقی را پر جفا کرد

دندان تو درد می کند دیده من
خوابت ببرد برابر سینه من
خوابت ببرد به بوسه بیدار کنم
با دیدن نرگسات رود کینه من

* * * * *

از یار که بی یار شدم حیف از من
با گنده گرفتار شدم حیف از من
ای بار خدا تو گنده را مرگ بده
با گنده چو بد نام شدم حیف از من

* * * * *

نمک شور است به زخم تازه ننداز
مرا کشتی به شهر آوازه ننداز
مرا کشتی بدست خود کفن کن
بدست مردم بیگانه ننداز

* * * * *

سر دریا لب دریا نمانه
زن مردا به نا مردا نمانه
زن مردا به نا مردان بی تنگ
سربی ننگ درین دنیا نمانه

* * * * *

امو روزیکه رفتی سوی شمالی
به اتاقت که میرم هست خالی
اگه کس بگویه یارت آمد
زهره کفک می شوم از خوشحالی

* * * * *

مه که گل می گیرم، از گل‌های سنبل
مه که یار می گیرم، از دخترهای کابل
مه که یار می گیرم، قامت بلند است
لبانش مثل پسته، زبانش مثل بلبل

* * * * *

گل دیدم و گل دیدم و گلها دیدم
صدبرگ سفید درون دریا دیدم
من قصد کدم از آن گلی را گیرم
ارمان دراز و عمر کوتاه دیدم

* * * * *

دم سر دره ای دوماز پیچان دیدم
درگردن یار عقیق و مرجان دیدم
گفتم بکنم عقیق و مرجان و را
از بخت بدم یاره پریشان دیدم

* * * * *

بیا که در بغل تنگت بگیرم
بلای کاکل چنگت بگیرم
برات صدو بیست بوسه داری
بیا که از لبی قندت بگیرم

* * * * *

لب دریای کابل ششتم شد
امو یاری که داشتم دشمنم شد
امو یاری که داشتم با جان برابر
کمر بسته به قصد کشتنم شد

* * * * *

چقري مي کنم پايت بلخشه
عاشقي مي کنم خدا ببخشه
به جنت ميرويم شانه به شانه
که ملا ومولوي حيران بمانه

دلدار به من گفتم چرا غمگيني
در قيد کدا م دلبرکي شيريني
برجستم و آيينه بدستش دادم
گفتم که در آيينه کي رامي بيني

دوسه روزاست نديدم نازنين را
که برف آمد گرفت روی زمين را
که برف آمد و زنجير زمين شد
خدا پيدا نمي کرد عاشقي را

دو سه روزاست که يارم نيست پيدا
مگر ماهي شده رفته به دريا
بسازم چنگگي نوکش ز فولاد
برارم يارخود از قهر دريا

اي بلبل نالان ز غمت زار شدم
در حسرت روی توپا مال شدم
من شکر ت روی تو نکردم هرگز
حالا به جزای خود گرفتار شدم

خوب است علی و خوب روی است علی
زیبا پسرو غلغله موی است علی
روزیکه علی به جنگ خیبر میرفت
سر نیزه ذولفقار در دست علی

چند روز است که دل سیاه میگردم
مانند قلندر و گدا میگرد
گفتم بروم یارک خود را بینم
از جان عزیز خود جدا میگردم

گندم دروان داسه کشند از دل و جان
داس ها همه مرواری و قبضه مرجان
ای بار خدا مرا بکن ابر روان
تا سایه زخم در سر گندم دروان

فریاد زخم که از وطن یاد آید
آهی بکشم که از فلک یاد آید
از دست فلک اگر بنالم شب و روز
سنگ از بردیوار به فریاد آید

افتادم دور و بدور افتادم
چون شاخ چنار در تنور افتادم
نزدیک بدم یگان یگان می دیدم
از دیدن دیدار شما دور افتادم

من ایریه بدم که یارکم اوریه گذشت
با جامه پامیری و غولک سر دست
هرچند دویدیم و دویدیم، نگشت
با من نظری نکرد و بیگانه گذشت

* * * * *

الا مادر مه خو خوب دختر هستم
مراجایی بده که سیاه سر هستم
مرا جایی بده که آرام باشم
اگر نارام بدم بد و اگر هستم

* * * * *

دلی دارم دلی آزرده دارم
فراق زنده داغ مرده دارم
فراق مرده را امر از خدا شد
جدایی زنده را طاقت ندارم

* * * * *

مسلمانان درین شهرشماييم
غریب و بی کس و بی آشناییم
چلم را پر کنید بهر مسافر
که امشب اینجا و فردا کجاییم

* * * * *

دوچشانم به راه مانده خدا جان
عزیزمن کجا مانده خدا جان
عزیزمن به جای خود نشسته
مرا اینجا تنها مانده خداجان

* * * * *

جوانی هم بهاری بود و بگذشت
به مایک اعتباری بود و بگذشت
میان ما و تو یک الفت بود
که آن هم نوبهاری بود و بگذشت

* * * * *

الا لایک توشوخ و نازنینی
چرا از من تودوری می گزینی
سراغم را بگیری ترسم آن روز
به غیر از سبزه خاکم نه بینی

* * * * *

قفس تنگ است نمیتانم پریده
وطن دور است نمیتانم رسیده
وطن دور است دانی، بی نهایت
گریبان تر شده از آب دیده

* * * * *

عزیزان لذت دنیا کسی برد
که هم پوشید و هم بخشید و هم خورد
کسانی جمع کرد در گوشه انداخت
خودش مرد و زنش بادیگران خورد

* * * * *

عزیزم قهر کرده باکی گویم
مرا بیمار کرده باکی گویم
مرا بیمار کرده خسته زار
به جگر کار کرده باکی گویم

* * * * *

بیا که روی با رویت بمانم
سرم بالای زانویت بمانم
سرم بالا به زانویت چه باشه
لبم را بالب خوشبوت بمانم

* * * * *

دندان صدف داری مثال مهره
کی امر خدا شود بشینیم جوره
جوره نشینیم که آینه مصاف کنیم
تا دردل ما وتو نماند غوره

* * * * *

به سر داری نگار چادر جالی
مه زحمت میکشم در کرد شالی
دلم میشه که پیش تو بیایم
خجالت میکشم از دست خالی

* * * * *

من آمده ام ترا ببینم بروم
راز دل خود به تو بگویم بروم
راز دل من گفته شود یا نشود
خینه به کف پای تو بانم بروم

* * * * *

الا مادر دگر مادر ندارم
به جز از تو دلا ساگر ندارم
خاهرانم زنده باشند خانه خود
امیدی یک شبه جایی ندارم

* * * * *

سرم درد میکند کو مادر من
بماند دست خود زیر سر من
بگوید وی بچیم جانم برآمد
مگر آرام کند درد سر من

دوچشمان سیاه خمارداری
شنیدم با رقیبان تارداری
فراموشم مکن ای نور دیده
اگرچه عاشق بسیار داری

سرراحت بشینم مارواری
بده دستمال دستت یار واری
بده دستمال دستت رانشانی
به گردن میگنم طومار واری

قره قلی ته پاکت میکنم یار
مسافری ها ته طاقت میکنم یار
امو روزی که از خانه برایی
نشستن جایته زیارت میکنم یار

از آمدن کوه تو من بس کردم
من دسته به دامن توناکس کردم
ناکس نبدم به ناکسان دل دادم
افسوس که تمام، عمر باخس کردم

مسلمانان ببینید شب چه وقت است
دوبلبل مست و شیدایی درخت است
دو بلبل میپرد شاخچه به شاخچه
جدایی مادر و فرزند چه سخت است

* * * * *

سر ورسی یک دهنه بشینم
کتی دلبر ده یک خانه بشینم
کتی دلبر ده یک خانه چه باشه
مه گردن پت غریبانه بشینم

* * * * *

عزیزم تابکی داری جدایی
به عاشق میکنی سخت بیوفایی
اگر من لایق عشقت نبودم
نمیکردی از اول آشنایی

* * * * *

سر یک ره دوره شد وای بر من
رفیق از من جدا شد وای بر من
رفیق از من جدا شد رفت به غربت
به غربت آشنا شد وای بر من

* * * * *

من بلبلم و بهاره دوست میدارم
سبیرگه و لاله زاره دوست میدارم
سبیرگه و لاله زار در باغ شما
با الله به خدا شماره دوست میدارم